

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از این شروطی را که در باب سیره هست یک شرط دیگر باقی ماند اهلیت کل متعاقدین در حین اجرای عقد از طرف دیگر، مثلاً اگر موجب ایجاب کرد گفت این کتاب را به تو فروختم بعد قابل تا بخواهد بگوید قبلت، خوابید، از اهلیت خارج شد، خوابید یا دیوانه شد یا فوت کرد، گفتند نمی شود اگر این طور شد یا به عکس وقتی که قابل مثلاً در حال طبیعی نبود گفت بعثک الکتاب، بعد حالش خوب شد، ایجاب را وقتی گفت که قابل قابلیت انشای عقد نداشت و لکن بعد از آن حالش خوب شد، این آخرین شرط است به اصطلاح، البته نکته اصلیش هم بر همان مسئله معاهده است که توضیحاتش را بعد عرض می کنم چون نکاتی هم دارد، در بعضی فروع دارد و حتی مرحوم نائینی این جا و آن مسئله قبلی که تطابق بین ایجاب و قبول باشد می گوید این جزء قضایای بدیهی است، روشن است، چرا؟ چون عقد باید معاهده باشد، آن شرط قبلی تطابق هم اگر نباشد معاهده نشده است، عرض کنم که ما دیروز عرض کردیم بنا بود که دیروز این بحث را مطرح بکنیم چون چند بار به این آیه مبارکه اخذنا منکم میثاقاً غلیظاً که در باب نکاح است توجه شده بود، گفتیم بد نیست دو مرتبه این مطلب را بیاوریم، البته جمله ای از این شرایطی که در این جا آمده مثل همین اهلیت یا مثلاً تطابق، خب طبیعتاً اینها در روایات ما وارد نشده، در نصوص ما وارد نشده، فقهای ما هم نداشتند، این در فروع فقهی، چون من همیشه عرض کردم یک تسلسل تاریخی را که ما در اسلام داریم یکی دوران خود پیامبر اعظم صلوات الله و سلامه علیه است، یکی هم بعد در دوران صحابه است، به عنوان صحابه و روایت از پیغمبر آخرین صحابه فوتش ۱۱۰ است لکن تا سالهای ۷۰، ۸۰ متعارف صحابه این است، بعد از دوران صحابه، دوران تابعین است و بعد از دوران تابعین، دوران فقهاست، البته این معنایش این نیست که در دوران صحابه فقیه نبود و در دوران تابعین فقیه نبود، بودند، لکن اصطلاحاً دوران را که معنا می کنند این طور است، آن وقت دوران فقها فروع فقهیش زیاد مطرح شد، اصولاً من کرارا و مرارا عرض کردم در این معارفی که ما الان در حوزه کار می کنیم دو تا از این معارف حوزوی ما از زمان صحابه شروع شد یعنی

بعد از پیغمبر، قبل از بقیه‌ی معارف دینی ما، یکی فقه است و یکی تفسیر، بعد یواش یواش کلام، مثلاً حدیث و اصول خیلی دیر مطرح شد، فقه خیلی سریع مطرح شد و کذلک تفسیر قرآن، این که شما از ابن عباس و غیر ابن عباس زیاد تفسیر دارید، شما از تابعان زیاد تفسیر دارید مثل سعید ابن جبیر و مثل مجاهد و قتاده و الی آخره، این ها که زیاد تفسیر از این هاست، حالا قتاده آخرهای دوران تابعین باشد، الان تاریخش در ذهنم حضور ذهن ندارم، وقتی فقها می‌گویم یعنی این در تفریعات فقهی، مثلاً همین مطلب و همان مطلب موالات و اینها را گفتیم، فرض کنید از شافعی و اینها نقل شده، این دوران فقهاست یعنی بعبارۀ آخری، مخصوصاً نقل شده شافعی پانزده ساله بوده در مسجد پیغمبر فتوا می‌داده، نمی‌دانم راست است یا نه، در تهذیب التهذیب ابن حجر دارد، اگر این راست باشد یعنی سال ۱۶۵ چون متولد ۱۵۰ است، از سال ۱۶۵ یعنی زمان موسی ابن جعفر، اوائل امامت موسی ابن جعفر ایشان شروع به فتوا دادن کرده است، آن وقت این فتاوی فقها این ها تدریجاً جمع شد و اینها تاثیرگذار در کل فقه اسلامی بود و عده‌ای از این فتاوا تدریجاً وارد فقه شیعه هم شد، نه به معنای این که شیعه به آن متأثر بشود، به این معنا که اصل موضوع آمد، در روایات نبود اما این بحث مطرح شد و این مطلب مثلاً تقریباً می‌شود گفت رشدش و شکوفاییش در زمان شیخ است یعنی رشدی که ملموس بود اما این که دیگر وارد فقه شیعه بشود و با فقه شیعه ممزوج بشود از زمان محقق و علامه است مخصوصاً علامه، جوری در فقه ما کلاً وارد شد که دیگر حتی علمای ما احساس نمی‌کنند این فروع در روایات نبوده، در عهد فقها از طریق روایت آنها آمده لکن شیعه در این مدت یعنی این که وارد شد سعی کردند دلیل آن را جداگانه روی اصول مذهب پیدا بکنند، البته این هست که عده‌ای از این فروع مخصوصاً در فقه شیعه و در اصول شیعه بخواهیم دست روی آن بگذاریم بیشتر از زمان مثل وحید بهبهانی خیلی است، چون اینها خیلی تحلیل‌های فقهی ارائه دادند، ریشه‌های این کار از زمان مثل جامع المقاصد و شهید اول تا یک حدی و جامع المقاصد و بعد مقدس اردبیلی بیشتر، لکن این رشته جدید که با چیزی شبیه صنعت بشود و مسئله را بخواهند حسب قواعد جور بکنند این از زمان وحید زیاد شد و رشد و شکوفاییش در همین قرن سیزدهم است یعنی زمان صاحب جواهر و شیخ انصاری، خیلی رشد سریعی پیدا کرد و حصیله‌ی این بحث ها در قرن چهارم توسط مثل

نائینی و دیگران و در قرن پانزدهم هم که الان آقایان مشهورند، انصافا خیلی در قرن سیزدهم روی آن کار شد و به لحاظ اصولی در قرن چهاردهم بیشتر کار شد یعنی روی اصولش بیشتر کار شد.

الان فعلا کارها بد نیست اما باید تنظیم پیدا بکند، یک سر و سامان پیدا بکند و آن سیر تاریخی خودش را حفظ بکند. آن وقت در این جا ممکن بود که فقهای ما طبق ارتکازاتی که داشتند چه از آیات قرآن، چه از روایات، چه از حتی ممکن بود در یک مدتی عده‌ای از کتب اهل بیت ائمه علیهم السلام روایاتش در اختیار نبود مثلا در ارتکازشان وجود داشت، با این که الان شاید در کتبشان نیامده و ما بعضی مثالهایش را سابقا عرض کردیم، یکی از آیاتی که احتمال دارد در ارتکازات اینها وجود داشته باشد همین میثاق غلیظ است، احتمال دارد، البته عرض کردم الان تا آن جایی که من نگاه کردم در این دو سه قرن اخیر که عرض کردیم بیشتر اینها تحلیل شد ندیدم تمسک به آیه مبارکه را، من ندیدم تا حالا، آیا این واقعا در ذهن فقهای قدیم ما که بعضی از این شروط را تدریجا قبول کردند وجود داشته؟ فعلا که شواهدی در دست نداریم یعنی شواهد لفظی در دست نیست، حالا در ذهنشان بوده اعلام نکردند، شواهدی که لفظی باشد در دست نداریم لذا این بحث را باید بگویم، منزلت این بحث، بحث تقریبا کشیدنش در فقه و در باب عقود جدید حساب می‌شود، چون جدید است دیگه خیلی با ما مواخذه نکند که فلان آقا نگفت، فلانی این جور گفت، این تقریبا جدید است و به نظر ما مشکل ندارد که این بحث در فقه هم بیاید یعنی از این فصل و از این عنوان میثاق غلیظ ما بخواهیم در مباحث فقهی و در مباحث عقود و در مباحث عهود استفاده بکنیم، به نظر ما مشکل ندارد. علی ای حال این احساس، البته اگر ما این میثاق غلیظ را قبول بکنیم مثلا تطابق بین ایجاب و قبول، تنجیز مثلا، خیلی اینها را ما سابقا گفتیم لکن چون توضیح کافی داده نشد اجمال رد شدیم. حالا من گفتم یک جلسه‌ای راجع به خود، حالا یک جلسه کمتر یا بیشتر راجع به خود میثاق غلیظ صحبت بکنیم.

عرض کنم خدمتان که کلمه میثاق و غلیظ، مثلا اغلظ علیه و استغلظ مثل، این خب در قرآن آمده اما میثاق غلیظ با همدیگر در سه مورد در قرآن بیشتر نیامده:

۱. یکیش در همین اوائل سوره نساء همین میثاق غلیظ که الان محل کلام ما است، به ترتیب مصحف موجود. این سوره نساء آیه ۲۱ است.

۲. یکی در همین سوره نساء آیه ۱۵۷ است فکر می‌کنم و آن جایی است که خداوند می‌خواهد بگوید به یهود گفته بودیم در روز شنبه صید نکنند، لا تعدوا فی السبت، در روز شنبه صید نکنند، برای آنها عهدی قرار دادیم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا، از شریعت تعبیر به میثاق غلیظ شده یعنی ما این را جعل کردیم، احتمالا در آنجا، البته من احتمال می‌دهم چون آیه را نگاه نکردم، چون من یک وقتی عرض کردم این نکته‌ای است که شاید عده‌ای تحقیق بکنند، یک چیزهایی در یهود مدینه وجود داشته، یک فرهنگی، یک باورهایی که احتمالا مثلا خواست آنها بوده یعنی یک تفکراتی در میان اینها وجود داشته، مثلا از این که در آن قصه آن دومی می‌گوید که اگر ما سنن پیغمبر را تدوین بکنیم مثل میشنا می‌شود، آیا واقعا مثلا یهود مدینه به میشنا اعتقاد نداشتند؟ نمی‌دانیم، چون میشنا به اصطلاح یک کتابی است که احبار یهود و ربیون یهود حدود دویست سیصد سال آن را نوشتند، آخرین کسی که آن را نوشته ربی هناسی است ۲۱۷ میلادی است یعنی حدود چهارصد سال قبل از اسلام و در میان یهود به عنوان سنن شفهی حضرت موسی مطرح است که اصطلاحا ما سنت می‌گوییم، اصطلاحا حدیث می‌گوییم یعنی یک چیزی به عنوان وحی بود که تورات بود، همان اسفار خمسه بود و یک چیزی هم سنن شفاهی و شفهی حضرت موسی بود که حضرت موسی شفاهای می‌گفتند مثل شبیه حدیث ما، این میشنا اینها را دارد، خود میشنا لفظ عبری است و به معنای المثنی است، این المثنای تورات بود، این مکرر به قول مثل این که می‌گویند اصح کتاب بعد کتاب الله بعد کتاب بخاری، یک چیزی شبیه کتاب بخاری بود، سنن شفاهی حضرت موسی بود. آیا در آنجا که قرآن، نکته را دقت بکنید، قرآن تعبیر می‌کند می‌خواهد بگوید این احکامی را که ما به بنی اسرائیل راجع به شکار در روز شنبه گفتیم این میثاق غلیظ بود، شاید اشاره به این باشد که الان من نمی‌توانم چیزی بگویم چون به آیه مراجعه نکردم و ذهن خودم را عرض می‌کنم. اشاره به این باشد که این حکم الهی جزء سنن شفاهی حضرت موسی نبود، آن جزء وحی بود، میثاق غلیظ در مقابل، به هر حال نمی‌دانیم، هنوز هم الان برای من

واضح نیست که آیا واقعا یهود مدینه چون آن دومی با یهود مدینه ارتباط داشت، عبری بلد بود، آیات تورات را می خواند و در یک جا هم دارد که پیش پیغمبر یک مقداری تورات خواندم، سرم پایین بود، بعد بالا آوردم، دیدم چهره پیغمبر خیلی خشناک و ناراحتند، فرمودند که اگر حضرت موسی هم زنده بود باید او از من اتباع می کرد، این جوری. لو کان موسی حیا، این را اهل سنت به اسانید مختلف دارند، لما وسعه إلا أن یتبعنی، این را دارند در مصادرشان. حالا شاید در صحاح نباشد، سندش الان در ذهنم نیست اما دیدم در بیش از یک مصدر و بیش از یک متن نقل شده است.

به هر حال احتمال دارد در این آیه مبارکه میثاق غلیظ، آن وقت آن می گوید این مثل میثنا می شود، شما اگر سنن پیغمبر را بنویسید می شود سنن شفاهی، میثنا کمیشنا اهل کتاب، یا مسنا، مسنا لفظ عربی میثنا است، مثل نیسابور که نیشابور باشد، مثل سابریه، سابریه یعنی شاپوری، لباسهایی بوده خیلی پارچه ای لطیفی بوده به اسم شاپوری، شاهزاده به اصطلاح، شاه یعنی شاه و پور هم یعنی فرزند یعنی شاهزاده، لباس شاهزاده ها و این در عربی که آمد شد سَابُری، حتی این صفوان ابن یحیی سابری، بیاع سابری چون از این لباسهای لطیف شاپوری می فروخت. این مسنا تعبیر کلمه میثنا است، شین تبدیل به سین شده است و به معنای مکرر، مکررات یا به معنای المثنی چون بعضی ها مثنیات هم خواندند، المثنای تورات، المثنی یعنی سنن شفاهی حضرت موسی در مقابل وحی الهی. شاید آیه مبارکه، من عرض کردم آنی که من دیدم در خود قرآن کریم سوره بقره حدود آیه چهل است، یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمتُ علیکم تا آیات صد و خرده ای، این تصویر می کند تفکرات یهود مدینه را، آنی که من فهمیدم این است و نشان می دهد بعضی از کارهایی که یهود مدینه داشتند مثلا چه بود و چجوری بوده، انصافا خیلی تامل در این احکام تورات و احکام یهود و افکار آنها در فهم آیات قرآنی و در فهم سنت و در فهم تاریخ اسلام خیلی موثر است، به هر حال اینها نقشی داشتند و لکن مهم ترش این بوده که انزلنا إلیک الکتاب مهیما، چون قرآن حالت هیمنه و مهیمن است بر تورات، از این جهت است که می گویند این فقط بحث تصحیح نیست، بحث مثلا و الله من ورائهم محیط، اصلا قرآن یک جوری است که چون لبّ وحی است و حقیقت وحی است و روح وحی است خیلی تعبیر لطیفی است، یک حالت سیطره دارد، یعنی یک جوری این وحی را بیان کرده که

خودبخود غلط‌های تورات در می‌آید، خودبخود اشتباهاتش در می‌آید، خود بخود احکامی که باید مثلاً نسخ شده باشد خود بخود در می‌آید، این نیست بگوید این صحیحش این است، آن یکی این طوری است، این مهیمن بر تورات است، مهیمن بر کتاب است، هیمنه یعنی این.

آن وقت در این جا عده‌ای از حالت یهود شرح داده شده، غرض آنجا تعبیر میثاق غلیظ شده به معنای شریعت حضرت موسی.

۳. یک جای دیگر هم در سوره احزاب تعبیر، به حسب وجود در قرآن البته، اوائل سوره نساء، اواخر سوره نساء و در سوره احزاب آن هم اوائل سوره نساء، اخذنا منك من النبین میثاقهم، بعد می‌فرماید اخذنا میثاقا غلیظا، آن میثاقی را که از تمام انبیاء گرفته شده آن هم تعبیر شده به میثاق غلیظ.

پس شریعت الهی به امت موسی تعبیر شده به میثاق غلیظ، میثاقی که خداوند، وحیی که خداوند به تمام انبیاء کرده از آن تعبیر به میثاق غلیظ شده، در این جا هم در آیاتی است که اول سوره نساء است، به مناسبت در باب مهر و غیرمهر است، این جا هم به میثاق غلیظ تعبیر شده، حالا این که الان محل شاهد ماست همین آیه مبارکه‌ای است که در این جا متعرضش شدیم.

من یک مقدار عبارت برای این که فقط چیز باشد از کتاب مرحوم آقای طباطبائی می‌خوانم، البته مطلب خیلی بیش از این حرف است لکن فعلا از این جا، این آیه ۲۱ سوره نساء است، البته اینها مقداری از آیات است و این در آیاتی است که در باب احکام زن است، اصلا سوره نساء چون احکام زن را دارد گاهی اوقات هم نساء صغری می‌گویند، سورة النساء الصغری، مراد از سوره نساء صغری سوره طلاق است، آن هم چون بیش از نصفش احکام زن‌ها و طلاق است از این جهت است.

در آیه ۱۹ به این معناست، یا ایها الذین آمنوا أن ترث النساء کرها و لا تعزلوهن، این مال ارث است، و لا تعزلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن، ما آتیتموهن کنایه از مهر است که بخواهید مهر آنها را بگیرید، إلا أن یأتین و عاشروهن بالمعروف، چون راجع به عاشروهن بالمعروف در بحث نکاح که همین جا شد مفصل صحبت کردیم، به نظر ما می‌شود تمسک کرد، معروف بین فقها تمسک نکردند به اطلاقش. فإن کرهتموهن فعسی أن تکرهوا شیئا و يجعل الله فیه خیرا کثیرا.

باز آیه بعدی که آیه ۲۰ است و این اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتموهن احداهن قنطارا و لا تاخذوا منها، باز هم مهر است، ببعض ما آیتمووا، اینجا آیتیم احداهن قنطارا، قنطار را گفتند پوست گاو پر از طلا، گفتند خیلی زیاد است، حالا این که چند کیلو می شود و چقدر می شود بحث های مختلف دارند. به هر حال به قول آن آقا گفت که مهم این است که خیلی زیاد است.

فلا تاخذوا منه شیئا، آن وقت در این جا تعبیرش این است اُتاخذونه بهتاناً و اثماً مبیناً، این گناه است، این مهر را بخواهید از زن بگیرید، نه مهر را، فلا تاخذوا منه، یک تکه از این مهر را هم بخواهید بگیرید با این که این مهر به این زیادی، قنطار، فرض کنید چندین کیلو طلا به این خانم به عنوان مهر دادید حالا فرض کنید ده گرمش را هم بخواهید بگیرید این بهتان است، خیلی تعبیر لطیفی است. فلا تاخذونه، اُتاخذونه بهتاناً، حالا بهتان بودنش ظاهراً به خاطر این است که تو گفتی این مهر مال تو است، چطور می خواهی از او بگیری؟ و این اسم مبین، گناه خیلی روشن و آشکار، این یک تعبیرش این است که این پولی را که شما می خواهید از این مهر بگیرید اولاً بهتان است، دوم این که اثم مبین است. بعد باز دو مرتبه و کیف تاخذونه؟ آن اُتاخذونه بود و این کیف تاخذونه؟ این مهر را می خواهید بگیرید، البته ضمیر تاخذونه یعنی بعض مهر، قسمتی از آن.

و قد افضى بعضكم إلى بعض، در صورتی که بعضی از شما با بعضی ها یک نوع ارتباط پیدا کردید، از این ارتباط پیدا کردن، اتصال پیدا کردن تعبیر به افضى شده، خود لفظ فضى آن فاصله بین دو چیز را فضا می گویند، افضى باب افعال است، ما اصطلاحاً می گوئیم همزه للامتناع در لغت کتب عربی، همزه یعنی باب افعال، گاهی باب افعال برای امتناع می آید یعنی برای استحاله هم می گویند، امتناع هم می گویند یا برای انعدام، برداشتن، مثلاً اگر گفت شفاه الله یک معنا دارد، اشفاه الله، شفاه الله یعنی خدا شفایش داد، از بیماری در آمد، بیماری از بین رفت، اشفاه الله یعنی درمانش متعذر شد، درمانش اصلاً محال شد، اشفاه الله باب افعال این جور است و لذا در همان ذیل آیه مبارکه و علی الذین یطیقونه چون آن شاید ده جور قرائت شده، یطیقون، یطیقون، یطوقون، یطیقون إلى آخره که در کتاب قرطبی آمده، قرائت معروف و صحیح هم همان یطیقونه است، در آن جا هم نقل می کند که یطیقون از اطاق به معنای این که ذهب الطاقه، مثل همین جا باشد یعنی کسانی هستند که نیروی بدنیشان، آن قابلیت بدنیشان بر اثر روزه از بین میرود نه یطیقونه یعنی شما تحمل می کنید،

اطاقه به معنای عدم قدرت بر تحمل، طاقتش دیگه طاق می شود به اصطلاح و غیر از مریض است، لذا یک عنوان مریض داریم و یک عنوان مطبق داریم، مریض کسی است که در بدن او خللی پیدا شده، هر بدنی دارای یک صحت است، آن صحت اگر قسمتش از بین رفت می شود مریض اما یطیقونه مریض نیست، سالم است، اما نیرو ندارد مثل پیرمرد، نمی تواند یعنی اگر فرض کنید اگر بخواهد ده ساعت امساک از غذا بکند می افتد، بی حال می افتد یا خانمی که باردار است و آخرش است این احتیاج به غذا دارد یا مثلاً احتیاج به شیر دادن بچه دارد، این مریض نیست، چنین زنی مریض نیست اما مطبق است کما این که در روایت است، آن وقت افضی هم همین طور و لذا افضی را ما معنا کردیم شما با هم ارتباط پیدا کردید، اتصال پیدا کردید، این احتمالا افضی کنایه باشد از خود مسئله زوجیت یعنی شما وقتی زوجیت پیدا کردید یک شیء واحد کانما شدید، بعضی ها گفتند افضی چون در قرآن از خود مباشرت تعبیر مختلف است، مثلاً مباشرت خودش بشر یعنی به بشره خوردن، اما این که معنای کنایش مراد آن باشد این هست، لامستم هم همین طور، هر دو لمس بکنید، لمس کردن، البته بعضیها هم کَستَم خواندند لکن ظاهراً لامستم درست است و لامستم، این جا افضی دارد و تعبیری است که هست، گفتند مراد کنایه از مباشرت است در عده ای از تفاسیر، یک احتمال هم دارد که آقای طباطبائی شرح می دهد این را تقریباً شرح داده این جوری یعنی اصولاً بین شما و این خانم یک نوع ارتباط، اتصال، زوال فضا، آن فضا، آن منطقه فراغ و آن منطقه خالی که بین شما بود پر شد، افضی یعنی ازال الفضا، یعنی ارتباط پیدا شد، معنای این که ارتباط پیدا شد یعنی چه؟ یعنی در حقیقت این پولی که به او دادی این پول مال خودت است، شما یکی هستید، تو در حقیقت می خواهی پولی را از این جیب برداری و در آن جیب بگذاری، کیف تأخذونه و قد افضی بعضکم، این احتمال دارد، احتمال دادند که این مثلاً در مقابل ازدواج، نه عقد، چون در مقابل عقد بنا بر معروف در مقابل، ما چون حکم می دانیم، مقابل نمی دانیم. نصف مهر است، تمام مهر مال بعد از ازدواج است.

و کیف تأخذونه یعنی باز هم ضمیر به مهر بر می گردد، در این جا دارد و قد افضی بعضکم إلی بعض، این یک نکته و اخذنا منکم میثاقاً غلیظاً دو نکته، پس خداوند متعال در حقیقت می خواهد بفرماید شما چطور می خواهید مهر از این زن بگیرید؟ چهار نکته فرمودند:



۲. یکی اثم مبین است

۳. یکی افضی بعضکم إلی بعض

۴. یکی اخذنا منکم میثاقا غلیظا است

تعبیر خیلی زیبایی در این جاست انصافا چون دیگه به هر حال نگوییم آقایان مفسرین، در این یکی دو تا تفسیری که دیدیم، این قدر قشنگ این مطلب را، چهار نکته اساسی را، البته من ندیدم چون مراجعه نکردم، همین چند تایی که نزدیک دست ما بود، یکی دو تا را نگاه کردم، و قد افضی بعضکم، پس چهار نکته اساسی را خداوند متعال در این جا ذکر می کند که شما مهر زن را که دادید دیگه نگیرید:

۱. بهتان است

۲. اثم مبین است

۳. افضی بعضکم، دیگه شما بعد از ازدواج یکی شدید، بخواهید پول بگیرید کانما از جیب خودتان گرفتید و به جیب دیگران گذاشتید.

۴. نکته چهارم و اخذنا منکم میثاقا غلیظا، این محل کلام ما الان میثاق غلیظ است، این راجع به این مطلب اجمالا.

آن وقت مرحوم آقای طباطبائی که الان کتاب ایشان در دست من است. ایشان در بخش روایش یک روایت نقل می کند، در این جا دارد که و فی الکافی و تفسیر عیاشی، کافی را سند نمی آورد، عن ابی جعفر قال فی قوله تعالی و اخذنا منکم میثاقا غلیظا قال الميثاق الكلمة التي عقد به النكاح إلی آخر الروایة، بقیه اش را این طور. بعد ایشان از مجمع البیان نقل می کند الميثاق الغلیظ هو العقد الماخوذ علی الزوج حالة العقد من امساک بمعروف أو تصریح باحسان، قال و هو المروی، البته این که ایشان دارد من نشد مجمع البیان را نگاه بکنم، به نظر می آید در نقل یک مقداری اشتباه شده باشد چون العقد الماخوذ علی الزوج حالة العقد، ایشان باید عهد می نوشت، حالا عقد هم.

یک تفسیر اول این است که مراد از میثاقین عقد نکاح است؛ این تفسیری بود که ایشان نقل کرد، تفسیر دوم این است که مراد از میثاق شبیه همانی است که در حضرت موسی گفتیم، میثاق غلیظ یعنی حکمی که ما به شما، زن که آمد همسر شما شد ما حکم کردیم، خدا، که شما نسبت به زن اذیتش نکن، یا نگهش دار با احسان، عاشروهن بالمعروف یا رهایش بکن، این اخذنا یعنی زن‌ها از شما میثاق غلیظ گرفتند یعنی زن‌ها به حکم الهی همسر شما شدند تا این حکم الهی اجرا بشود، ببینید العقد الماخوذ علی الزوج حالة العقد من امساک بمعروف أو تصریح باحسان، یا نگه دار متعارف، کلمه معروف را هم عرض کردیم در لغت عربی مصرف استعمال زیادی دارد، مراد به فارسی شناخته شده، اگر بخواهیم اسمش را بگذاریم شناخته شده، معروف شناخته شده، معروف یعنی شناخته شده‌ها، آن وقت طبیعتاً معروف، عارف هم می‌خواهد، آن کسی که شناخته، اصطلاحاً چرا این لفظ معروف؟ چون در این که آن عارف کیست اختلاف دارند به خاطر این معروف است، گفته شده عارف حکم عقل عملی است، عقل عملی که ما داریم، گفته شده عارف سیره عقلانی، عقلاً در سیره خودشان، گفته شده عارف همان عرف عام است، گفته شده عارف همان وجدان انسانی است حالا غیر از عقل عملی، آن فطرت سلیم، آن روحی که در انسان هست، گفته شده مراد از عارف در این جا عارف اصولاً دین است، دین است که به شما این کارها را، پس این شناخته شده به این عواملی که الان عرض کردم عارفش فرق می‌کند، آن وقت این جا به معروف یا خوب یا متعارف، کاملاً عقلانی، کاملاً دینی، کاملاً شرعی نگهداری کن، أو تصریح باحسان، این معنای میثاق غلیظ با میثاق غلیظی که در همین سوره نساء درباره موسی آمده مطابق است، چون در آنجا دارد که ما به این‌ها گفتیم در روز شنبه شکار نکنید، اخذنا منهم میثاقاً غلیظاً، آن جا هم تعبیر میثاق غلیظ دارد، می‌گوید این جا هم مراد از میثاق غلیظ آن احکامی است که در این شریعت نسبت داده شده یعنی زن به شما این میثاق غلیظ را گرفت زن به لحاظ این جهات همسر شما شد، به لحاظ این احکام.

بعد این مطلبی که مرحوم آقای طباطبائی دارد، می‌گوید اقول هذا المعنى منقول عن عدة المفسري السلف كابن عباس و قتادة و ابی ملیکة و الآية لا تأباه، بعيد نیست، بالنظر إلى أن ذلك حکمٌ یصدق علیه میثاق ماخوذٌ علی الرجال للنساء، و إن كان الاظهر أن يكون المراد هو العقد المجري حين الازدواج.

ایشان در این کتابشان خدا رحمت کند مرحوم آقای طباطبائی کلمه ازدواج را زیاد بکار می برد، لکن متعارف در لغت عرب زواج است نه ازدواج، در فارسی ها ازدواج می گویند، آنی که در بین عرب متعارف است بیشتر کلمه زواج است، حین الزواج، چند جای دیگر هم هست که نمی خواهیم متعرض بشویم، این دو تا معنا برای میثاق غلیظ است، یکی این که مراد همان عقد باشد و یکی این که مراد آن حکم الهی باشد، زن به این حکم الهی زن شما شد، و اخذنا منکم میثاقا، دیگه چرا اذیتشان می کنید که پول ها را بگیرید، حکم الهی این بود، اُتخذونه بهتاناً، گرفتن این پول، گرفتن این مهر از زن ها این بهتان است، این اسم مبین است، این زن ها به این شرط به اصطلاح با شما عقد ازدواج بستند، این هم راجع به این قسمت تا بقیه بحث را فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين